

مقاله هر جایی عشق (CHEMISTRY OF LOVE)

این نوشته را تقدیم می‌کنم به همه کسانی که استحقاق چیزی بهتر از آن چه به نام عشق به آن‌ها فروخته اند را داشته و دارند. در همین ابتدا دوست دارم صادقانه بگویم که عشق از نگاه من چیزی بیشتر از همان چند هورمون شناخته شده در مکانیسم ترغیب نوع بشر به تولید مثل و سپس حمایت از جفت و کودک در جهت بقا نسل و بالا رفتن متوسط طول عمر بشر نیست، اما چه اهمیتی دارد که این تعالی در جهت چه هدف پیش پا افتاده ای در تکامل انسان اتفاق افتاده باشد؟ عشق متعالی است و این کوتاه بینی است که کسی بگوید چون در سوی تکامل و بقا نوع بشر و به صورت جهش ژنتیکی بوده ممکن است به همان اندازه پوچ تلقی شود.

در عشق از نگاه من سه مولفه وجود دارد که در پایین به آن‌ها خواهم پرداخت اما پیش از آن دوباره به علت نوشتن این متن اشاره می‌کنم. به نظر من همه گیر و چالش برانگیز بودن این بحث عشق در دنیا و هجوم شاعرانه و عامیانه آدم‌ها به آن و نظریات کوتاه بینانه و چرند در مورد این غریزه‌نگاهی بی‌اندازه دور از واقعیت و اشتباه و مریض‌گونه از عشق را به انسان‌ها تلقین کرده که باعث شده گاهی آدم‌ها به طرز ترحم برانگیزی نسبت به آن آسیب پذیر یا ناتوان از لمس و لذت بردن از آن بشوند و یا حتی از فرط بدبینی از آن بترسند.

1. شیمی

در سیر تکامل انسان برای محافظت از جامعه و به تبع آن خانواده و دادن انگیزه به زن و مرد برای حمایت از کودک دیر رشد انسان، سلسله هورمون‌هایی در جهش‌های ژنتیکی برای دلبسته و وابسته کردن زوج‌ها به یکدیگر به مکانیسم مغزی آن‌ها اضافه شده که هدف طبیعت از آن بالا بردن متوسط طول بقا و اما عوارض جانبی آن برای انسان که اصلا در برنامه ریزی طبیعت نبوده، یک تعالی به نام عشق است و تمدن در طول سال‌ها پس از این تعالی متوجه ارزش آن شده و شروع به تبلیغ و تقدیر از آن و عموماً هم به وسیله هنر کرده.

با این توضیحات لازم است بپذیریم که عشق پیش از هرچیز، چیزی جز شیمی نیست.

حالا من می‌گویم عشق اگر صرفاً شیمی باشد بهتر است اصلاً به آن بگوییم نرم افزار تولید مثل. از طرفی اگر اصلاً این گزینه شیمی و تکامل را قبول ندارید و عقیده دارید یک موهبت صرفاً الهی است و یکهو از ابتدا بوده من دو گزینه بعدی را هم عشق نمی‌نامم، مثلاً اسمش را می‌گذارم پرتقال. چون همان طور که در بالا گفتم از نگاه من هر سه این‌ها با هم نامشان عشق می‌شود. در ادامه مولفه شیمی باید بگویم چنانچه آن را می‌پذیریم شما فقط می‌توانید خود را عاشق کسی بدانید که حتماً با او شیمی دارید یعنی بویش را دوست دارید، ظواهر و هر آن چه مربوط به ارتباط فیزیکی از لمس تا مراحل پیشرفته ترش را در مورد او می‌پسندید و در غیر این صورت شما به او عشق نمی‌ورزید پرتقال می‌ورزید.

2. شیفتگی

اگر بپذیریم با یک نفر شیمی داریم و این قسمت کاملا زمینی مثل بقیه جانداران است، حتما می دانیم قسمت قدرتمندی از شیفتگی هم شیمیایی است، و این تمدن بشر بوده که آن را را متعالی شناخته، یک سوال مقدم بر بقیه سوال ها مطرح است، این که شما شیفته چه چیزی در کسی می شوید و آیا در نوع و کیفیت این شیفتگی مراحل و رشدی وجود دارد؟ پاسخ من این است که تا موقعی که همه چیز در رابطه شما خوب است اصلا مهم نیست شما شیفته چه چیز زمینی، غریزی و یا ظاهری در وجود کسی شده اید، اما فریب ها همه از این جا شروع می شوند که به مجرد این که یک نفر دلایلش برای ماندن در رابطه را از دست می دهد فرد مقابل شروع به آزارشده شدن شکنجه گونه می کند و حتی نمی داند این درد از کجاست و این جاست که شغل شاعران و وظیفه عاشقان دلشکسته ایجاب می کند که شروع به مطرح کردن دلایل موهوم و تخیلی و تحلیل های بی اساس کنند. اما واقعیت از نگاه من این است کسری از این درد قطعا همان درد شیمیایی ترک هورمون اکسی توسین و فنیل اتیل آمین و دوپامین حاصل از آن هاست که دیگر به مغز نمی رسد، که خوب زمانی برای ترک می خواهد و گاهی با جایگزین کردن افراد به طور موضعی حال آدم ها را بهتر می کند و البته این درست مثل ترک اعتیاد به موادی با اعتیاد به مواد ضعیف تر دیگر است. باور کنید شما ورزش را هم که ترک کنید مغز و بدنتان به آن وابسته شده و مدتی افسردگی بعد از آن را تجربه خواهید کرد، اما کسر دیگر و بزرگ شیفتگی درد ترک کمال است، یعنی شما میزانی از کمال و رشد را در کسی تجربه می کنید و او که شما را ترک می کند شما دیگر از آن برانگیخته نمی شوید و این ممکن است مدت ها شما را آزار دهد و طبعا دیگر به هر چیزی کمتر قانع نمی شوید و هم جایگزین نمی شود، خلاصه با هیچ چیز جز رشد خودمان به درد از دست دادن یک آدم کامل تر از خودمان نمی توانیم چیره شویم. و باز این جاست که شاعران و مهندسان عشق شما را به گوشه گیری و انتظار دعوت می کنند که این توصیه ها هم شما را از جایی که هستید به سوی هیچ کمالی هدایت نمی کند، اما بیایید برگردیم به تمدن و قبول کنیم که بعد از همه ماجراجویی ها و هیجانات آدم ها از عشق آرامش می خواهند، اما آیا یک آدم با عاطفه سالم و رشد کافی این مولفه شیفتگی را چه طور تجربه می کند. پاسخ محبت است، چیزی که هم تمدن و هم طبیعت شما را به آن دعوت می کنند، ما می توانیم مرحله شیفتگی را با محبت کردن و گرفتن بگذرانیم، یعنی از ابتدا خود را بنده محبت شریکمان و او را با محبتمان بنده خود کنیم، و حالا تفاوتی نمی کند تمام این پروسه یک هفته طول بکشد و به دلایلی تمام شود یا مدت ها ادامه پیدا کند، در واقع منظورم این است که بنده چیز دیگری جز محبت در آدم ها نشویم و این نوع سالمی از عاشقی کردن به نظر می رسد که هم تعریف حیات وحشی طبیعت از عشق را تعدیل می کند و هم بهره آدم ها را از هر مدت زمان ماندن در رابطه بیشتر می کند و خصوصا محبت کیفیتی است که هر مهربانی در دنیا آن را بلد است و شما هرگز از بیست روز بودن در معرض محبت حتی پس از تمام شدن آن چیزی از دست نداده اید، در گونه های دیگر شیفتگی، شما در بازی

شرکت کرده اید و احتمالا احساس می کنید آن را باخته اید، اما شما محبت را از هر کسی حتی یک ساعت هم گرفته باشید هیچ شباهتی به باختن ندارد.

3. تعهد

عجیب است که بدانید تعهد نیز در طبیعت و طی تکامل و در جهت افزایش کمیت و نه کیفیت بقا اضافه شده و عجیب تر این که بدانیم انسان جز درصد انگشت شماری از حیوانات روی زمین است که در تکامل و طبیعتش تک همسری نهادینه نشده و باز هم این پیشنهاد تمدن بشر بوده که انسان ها یک همسر انتخاب یا اختیار کنند، پس وقتی حرف از تعهد می زنیم باید خوب بدانیم صحبت یک قرارداد است و اگر کسی در رابطه ای اصطلاحا خیانت می کند به همان اندازه کار بدی کرده که در شهر در خیابان آشغال ریخته باشد، اما بیایید ببینید که شاعرها با خیانت چه بازار گرمی در آثارشان دارند، باز هم یک سوال مقدم است؟ شما به چه چیز تعهد دارید؟ به یک شخص، به رابطه؟ و آیا این به این معنی نیست که شما به یک نفر قول می دهید که احساسات لغزشی نکند؟ یعنی از طرف کس دیگری به کسی دیگر قول می دهید یا شاید به شریکتان قول می دهید اگر احساسات لغزشی کرد شما جلوی خودتان را بگیرید و متعهد بمانید؟ در این حالت هم به نظر نمی رسد که اگر شب صادقانه این انگیزش احساسات را برای شریکتان تعریف کنید و بگویید که با این حال اقدامی نکرده اید، او به شما افتخار کند، طبعاً او را با گفتن این واقعیت دلسرد خواهید کرد، اما چرا مراقب احساسات نباشیم و به جای شریکتان به احساس خودمان متعهد بمانیم؟

در پایان می گویم که این ها صرفاً نظرات شخصی من راجع مقوله عشق است و تنها ویژگی آن مسئولانه و با دقت و بی هیچ شاعرانگی به آن پرداختن بود.